

شبکه‌ی خوانش در جامعه‌شناسی خواندن

دکتر فریدون اکبری شلدره*

چکیده

در متن پیش رو، نخست، خواندن همچون گُنش، واکاوی شد؛ سپس مسالهی خواندن، به شیوه‌ی تحلیلی، بررسی گردیده و اضلاع گوناگون شبکه‌ی خوانش، کالبدشکافی و تشریح شده است. پس از پویه‌هایی در این شبکه، پرسش‌هایی که در هر خواندن باید بدان‌ها اندیشیده شود، بررسی و گزارش شده‌اند.

همچنین بر این نکته تأکید شده که خواندن، یک گُنش اجتماعی است و بازخوردهای جامعه‌شناسی را در پی خواهد داشت؛ از این دید، بازاندیشی در باره‌ی کنش جامعه‌شناختی خواندن، موضوعی بسیار با اهمیت است. زیرا، نخستین شرط گُنش خواندن از منظر جامعه‌شناختی، پذیرش باور و اندیشه‌ی دیگری و تمرین تحمل و رواداری و دیدن توفیق دیگران است؛ در این چشم انداز، خواندن، سکوت برای نشنیدن صدای خود و شنیدن آوای دیگران است.

کلیدواژه: خواندن، خوانش، دریافت، شبکه‌ی خوانش، کنش خواندن، خوانش انتقادی.

*استادیار زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

akbari_fe@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵



مقدمه

گُنشِ خواندن، شاخه‌ای از کارکردهای زبان و ادبیات در جامعه‌ی بشری است. از این رو، گُنشِ خواندن، یکی از رفتارهای برآمده از زندگی اجتماعی است که مطالعه و فهم آن، نیازمندِ نگرشِ جامعه‌شناختی است.

«خواندن» را هم چنین تعریف می‌کنیم: گُنشی رمزگشایانه و مهارتی است که به هنگام رویارویی با هرگونه متن، در ذهن و زبان، رخ می‌دهد و ما را به شناخت و ادراک می‌رساند. خواندن، پیوندِ دیداری یا ارتباط بصری با متن است.

خواستِ ما از «جامعه‌شناسیِ خواندن»: علمی است که روابط میانِ خواننده، متن (نویسنده)، گُنشِ خواندن، مقام و حال خواننده در جامعه را بررسی می‌کند.

متن اصلی و تنه‌ی بحث

خواندن، گُنشی جُست و جوگرایانه یا معنایاب است که در یک شبکه رخ می‌دهد. این شبکه، تار و پودی، انسانی، اجتماعی و شناختی - فرهنگی دارد؛ زمانمند و مکانمند است و با سازه‌های زیر، سامان می‌یابد:

خواننده، متن، گُنش، خواندن، مقام، دریافت، نویسنده.

همین سازه‌ها را در شبکه‌ی زیر را ببینیم و بیندیشیم:





پس از پویه‌هایی در این شبکه، پرسش‌هایی بدین‌سان از فکر و ذهنمان، سربرمی‌آورند:

- که یا چه کس می‌خواند؟
- چه می‌خواند؟
- چگونه می‌خواند؟
- خواندن از / در چه زمانی (کی) رخ می‌دهد؟
- خواندن از / در چه مکانی (کجا) رخ می‌دهد؟
- خواندن در چه مقامی رخ می‌دهد؟
- خواندن در چه حالی رخ می‌دهد؟
- خواندن در چه تاریخی اتفاق می‌افتد؟
- خواندن در چه جغرافیایی اتفاق می‌افتد؟
- خواندن در چه فرهنگی اتفاق می‌افتد؟
- خواندن با چه انگیزه و هدفی اتفاق می‌افتد؟
- یافته‌ی خوانش چیست؟
- سیمای خوانش (سیمای پیشاخوانش، سیمای هنگامه‌ی خوانش، سیمای پساخوانش) را چگونه توصیف می‌کنید؟
- چرا خواندن یک‌گنش است؟
- نویسنده در این شبکه چه جایگاهی دارد؟

درنگی در پرسش‌های شبکه‌ی خواندن

۱- که یا چه کس می‌خواند؟

این‌که خواننده کیست و از چه سطح آگاهی، پیشینه‌ی فرهنگی، دانش و توانایی ادراکی و شناختی بهره دارد؛ در گنش خواندن، بسیار بااهمیت است؛ زیرا دامنه‌ی ذهنی و ذخیره‌ی زبانی و آستانه‌ی فهم و دریافت هر کس با دیگری متفاوت است. همچنین تفاوت‌های فردی، سبک‌های گوناگون یادگیری، تنوع هوش‌های افراد و عادت‌های خواننداری اشخاص، بر ضرورت شناخت



ویژگی‌های فردی در عمل خواندن تأکید دارند. بنابراین، اگر در یک کلاس، بیست نفر باشند؛ ما با بیست واقعیت عینی به نام خواننده، سر و کار داریم که هر یک، خاستگاه، خلیقات خوانشی و ذائقه‌ی ویژه‌ای دارند. پس، پرسش «که یا چه کس می‌خواند؟»؛ به شخصیت، کیستی و شناخت هویت ذهنی و توانایی‌های زبانی و ادراکی خوانشگر می‌پردازد.

چه می‌خواند؟

همان‌گونه که در انتخاب خوراک و خوردن غذا، دقت و جست‌وجو می‌کنیم و سرانجام به فراخور توش و توان خویش، یکی را برمی‌گزینیم و می‌خوریم؛ در گنش خواندن هم لازم است به این پرسش بیندیشیم که «چه می‌خوانیم؟». در این جا، نگاه ما به چیستی و هویت متن باز می‌گردد. هر متن، واژگان و زبان و سامانه‌ی فکری و جهان‌نگری ویژه‌ای دارد. همان‌گونه که هر خواننده، توانش‌های خوانداری خاص خود را دارد؛ سطح خوانایی هر متن نیز با متن دیگر، متفاوت است. قرآن، یک متن است. نهج البلاغه هم یک متن است. اوستا و تورات و انجیل هم متن‌های دیگر هستند. یک شاخه‌ی گل هم یک متن است. مثنوی معنوی، دیوان عطار یا هر کتاب دیگری مانند همین نوشته، یک متن به شمار می‌آیند. لیکن هر کدام، خاستگاه و زمینه و زمانه‌ی زایش ویژه‌ی خود را دارند و از سپهر خاص خویش برآمده‌اند که در تعامل با هر خواننده، به فراخور کوشش و کشش او، ظرفیت‌های خوانایی خویش را به نمایش می‌گذارند. گاهی این پرسش به نوع و گونه‌ی ادبی توجه دارد که در پاسخ می‌گوییم: رمان می‌خواند (نه شعر یا تاریخ). گاهی هم به چونی و کیفیت اثر، نظر دارد که در چنین هنگامی، پاسخ می‌دهیم: یک کار عالی، کتابی با ارزش.

چگونه می‌خواند؟

این پرسش، چگونگی خواندن یا رفتار خوانشی و آهنگ گنش خوانداری خواننده را می‌سنجد. برای پاسخ سنجیده به این پرسش، از سنجه‌های زیر، بهره می‌گیریم:
سرعت؛ هم حسی؛ آهنگ؛ لحن؛ آوانما یا ایستگاه‌های آوایی؛
توضیح کوتاه هر کدام از سنجه‌های خوانداری یادشده، در پی، می‌آید:



سرعت

یعنی خواننده با چه شتابی در خواندن، پیش می‌رود و چشم خواننده در هر ثانیه، چند واژه را و با چه فاصله‌ای پشت سر می‌گذارد. بهتر است کتاب یا متن خوانداری را با فاصله‌ی مناسب، زاویه‌ی ۳۰ درجه، برابر چشم‌ها نگه داریم. به جای خیمه زدن بر یک واژه یا واژه‌خوانی، به عبارت‌ها و جمله‌ها چشم بدوزیم و با این کار، چشم‌انداز و سامانه‌ی دیداری خود یا گستره‌ی محیط و جغرافیای چشم در خواندن را گسترش دهیم.

معمولاً بیشتر افراد، توانایی خواندن با سرعت ۶۰۰ واژه در هر دقیقه را دارند؛ اما میانگین سرعت خواندن، حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ کلمه در هر دقیقه است. میانگین سرعت سخن گفتن، حدود ۱۵۰ کلمه در هر دقیقه است.

برای افزایش سرعت خواندن، باید صدای دورنی یا تکرار کلمه در درون ذهنمان را خاموش کنیم. خواندن با صدای بلند یا بلندخوانی، سرعت خوانش را می‌کاهد و نیروی بیشتری از خواننده می‌گیرد و سبب کندخوانی می‌شود. تندخوانان و اشخاص پیشرفته در خوانش متن، می‌توانند بیش از ۲۵۰۰ کلمه را هم در یک دقیقه بخوانند.

اگر در هنگام خواندن، از یک ابزار خوانشی، نشانگر یا خط‌نما، مانند یک قلم بهره بگیریم یا حتی انگشت خود را زیر هر جمله‌ای که می‌خوانیم بگذاریم؛ گستره‌ی محیطی و جغرافیای چشم خود را فراخ‌تر می‌سازیم. ابزار خوانشی، نشانگر یا خط‌نما، بر توانایی تمرکز خواننده می‌افزاید و به گنش خواندن، سرعت می‌دهد.

با درنگ در گنش خواندن افراد، می‌توان به میزان مهارت و توانایی، رساخوانی یا نارساخوانی (دیسلکسیا = dyslexia) افراد در خواندن، پی بُرد. خواست ما از نارسایی خوانداری یا نارساخوانی، ضعف‌ها و لغزش‌هایی است که در خواندن متن، از خواننده پدیدار می‌شوند.

پیش از خواندن و نیز پس از خواندن، بهتر است؛ چشم خود را ۶۰ ثانیه، نرمش دهیم. ورزش، نرمش و جنبش دستگاه چشم، سازه‌های بینایی را فعال می‌کند؛ سرعت خواندن را افزایش می‌دهد و از خستگی و فرسایش چشم و عضله‌های آن، جلوگیری می‌کند.



شگردهای پویایی و نرمش دستگاہِ بینایی

- روی یک نقطه بر دیوار، سقف یا صفحه‌ای، خیره شویم.
- چشم‌ها را در همه سو (بالا، پایین، راست، چپ، مستقیم به جلو) حرکت دهیم.
- چشم‌ها را یک بار در جهت عقربه‌ی ساعت و بار دیگر در سوی مخالف آن، بچرخانیم.
- چشم‌ها را چند ثانیه، در حالت رو به بالا، بسته نگه داریم.

هم‌حسی

بدان معناست که خواننده پیش از آغازِ کُنشِ خواندن، درنگی بکند و با چشم‌خوانی و نگاهِ کلی بر پهنای متن، فضای حسّی و عاطفیِ چیره بر سپهرِ متن را کشف کند. سپس بکوشد حسّ و حال خود را با متن، همراه سازد و هم‌رنگِ متن شود. اگر متن با حسّ شادی و مهربانی، تنیده شده است؛ رفتار خوانشیِ خواننده هم باید همین حسّ را بازنمایی کند؛ به گونه‌ای که شنونده هم همان حسّ و حال متن و خوانشِ متن را در خود تجربه کند.

در «مناب العارفين» می‌خوانیم: مولانا فرمود که سخن آدمی، بوی آدمی است و از بوی نفسِ او، نفسِ او را می‌توان معلوم کردن؛ مگر که مَسامَّ مَشام، به علّت ژکام، مسدود باشد. چه از قرآن، بوی خدا می‌آید و از حدیث، بوی مصطفی می‌آید و از کلام ما، بوی ما می‌آید. (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۵۸)

آهنگ

پست و بلند صدا، اوج و فرود آوای خواننده، همان آهنگِ خوانش است که می‌باید با جنس و جوهره‌ی آهنگ و بافتار آوایی متن، هم‌نوایی و هماهنگی داشته باشد؛ زیرا ما بر این باوریم که هر متن، آهنگ و نغمه‌ی ویژه‌ی خویش را می‌نوازد. خوانشگرِ هوشمند و متن‌شناس، باید این آهنگ متن را کشف کند و سازِ خوانداریِ خویش را با ضرب‌آهنگِ آن کوک کند.

«بورخس» در فرایند گفت و گویِ خواننده با متن، نقش خود کتاب را هم برجسته می‌داند و می‌گوید:



کتاب، چیزی است بیش از ساختار کلامی؛ مکالمه‌ای است که با خواننده‌ی خود ایجاد می‌کند. آهنگی است که به صدایش می‌دهد. تصاویری است... که در خاطره‌ی خواننده ایجاد می‌کند. مکالمه‌ی بی پایان...؛ کتاب، موجودی منزوی نیست؛ رابطه‌ای است خاص... (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۵۷۳)

لحن

یکی دیگر از سنجه‌هایی که چگونگی خواندن را نمایان می‌سازد؛ مهارت فضاسازی در بافتار آوایی خواننده به هنگام گُنش خواندن است که در این زمینه، پیشتر به فراخی سخن گفته‌ایم.

آوانما یا ایستگاه‌های آوایی

خواننده مانند راننده است که در جاده‌ای به پیش می‌رود. راننده از راه‌نشانه‌های راهنمایی کنار مسیر و نیز از فراز و فرود محیطی و شرایط جغرافیایی و جوی، چگونگی رانندگی خود را سازماندهی و راهبری می‌کند. خواننده هم به هنگام ارتباط با متن، با نشانه‌های متنی (آوانماها) و شرایط حاکم بر فضای متن، رو به رو هست؛ شناخت این نشانه‌ها و درک درست کارکرد و پیام هر یک، چگونگی خواندن او را سامان می‌دهد. ویرگول، نقطه، نقطه ویرگول، نشانه‌ی پرسش، نشانه‌ی عاطفه و... آوانما یا ایستگاه‌های آوایی درون متنی هستند.

خواندن از / در چه زمانی (کی) رخ می‌دهد؟

پرسش «از چه زمانی» در پی یافتن نقطه‌ی آغاز و شروع شکل‌گیری کُنش خواندن است که معمولاً آن را به سال نخست آموزش و یادگیری نشانه‌های نوشتاری و خواننداری زبان در دبستان می‌کشاند. لیکن گمان ما بر آن است که از هنگامی که کارخانه‌ی ذهن با هر یک از داده‌های حسی، تغذیه شود، مانند احساس صدای مادر در دوران جنینی، در حقیقت، خواندن اتفاق می‌افتد. آن چه در این جا برای ما اهمیت دارد، توجه به این پرسش است که «در چه زمانی» خواندن رخ می‌دهد؛ یعنی گاهی ایستادن و قرار گرفتن در یک زمان خاص، همه‌ی سازه‌های دیگر گُنش خواندن را در چنبره و سیطره‌ی خویش در آورد.



مثلاً تصوّر کنید که این بیت را شب هنگام، به وقت خواب بخوانید؛ یا بامدادن، چشم دوخته بر کرانه‌ی شرقی آسمان بخوانید؛ پیداست که در این دو گاه زمانی، خوانش و فهمش شما از همین یک بیت، رنگ و بو و آهنگی دگرسان خواهد داشت:

سحر چون خسرو خاور، علم بر کوهساران زد به دستِ مرحمت، یارم در امیدواران زد
(حافظ، ۱۳۷۱، غزل ۱۵۳)

پس، رعایت تناسبِ افقِ زمانی متن با افقِ زمانی خوانش، بسیار تاثیرگذار است.

خواندن از / در چه مکانی (کجا) رخ می‌هد؟

این پرسش که خواندن «از چه مکانی» رخ می‌دهد؛ از دید ما چندان ارجی ندارد؛ زیرا در جست و جوی پیدا کردن خاستگاه و مکان آغازِ کنشِ خواندن است که مکتب، مدرسه یا جای دیگر است. اما این که خواندن «در چه مکانی» رخ دهد، بسیار نقشمند و اثربخش است. هر مکانی برای خود ویژگی‌هایی دارد که آن را از دیگر جاها متفاوت می‌کند؛ همین ویژگی‌های جداسازنده، در پدیده‌های پیرامون خود نیز اثرگذار هستند. این که چه متنی را در چه مکانی بخوانیم، حتی در چند و چون درک و دریافت ما از آن متن، بی اثر نخواهد بود و گاهی خبط و خطایی ریشخندآمیز به شمار خواهد آمد. آن چنان که جلال الدین محمد در دفتر چهارم «مثنوی معنوی» آورده است:

«شخصی به وقت استنجا می‌گفت: «اللَّهُمَّ ارْحِنِي رَائِحَةَ الْجَنَّةِ» به جای آنکه «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهَّرِينَ» که ورد استنجاست، و ورد استنجا را به وقت استنشاق می‌گفت.

عزیزی بشنید و این را طاققت نداشت:

آن یکی در وقتِ استنجا بگفت که مرا با بوی جنّت دار، جُفت
گفت شخصی: خوب ورد آورده‌ای لیک سوراخ دعا، گم کرده‌ای

(مولوی، ۱۳۷۰، دفتر ۴، بیت ۲۲۲۳ و ۲۲۲۳)

بنابراین، رعایت تناسبِ افقِ مکانی متن با افقِ مکانی شبکه‌ی خوانش، بسیار بایسته است.



خواندن در چه مقامی رخ می‌دهد؟

خواست ما از مقام در این جا، آن شأن و منزلت و جایگاه اجتماعی است که به فردی که در آن مقام، جای گرفته، مانند یک «سرمایه‌ی نمادین» قدرت و اعتبار می‌بخشد. دکتر غلامعباس توسلی در تعریف «سرمایه‌ی نمادین» می‌نویسد: سرمایه‌ای است که ریشه‌ی معرفتی دارد و متکی به شناخته شدن و به رسمیت شناختن است. هر سرمایه‌ی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، دینی و آموزشی که عینیت‌ها را وارد جهان ذهنیات می‌کند، یعنی یک اعتبار نمادین به همراه دارد، سرمایه‌ی نمادین نامیده می‌شود؛ فرضاً هنگامی که یک تیترا یا عنوان، اقتدار ایجاد می‌کند، در این جا ما با سرمایه‌ی نمادین سرو کار داریم....

از نظر «پیر بوردیو» (جامعه‌شناس فرانسوی: ۲۰۰۲-۱۹۳۰) فضای اجتماعی، مملو از مبارزه برای تصاحب سرمایه‌های نمادین است. سرمایه‌ی نمادین به صورت یک اعتبار است که در اختیار یک کنشگر قرار گرفته و از سوی دیگران برای او به رسمیت شناخته شده است (مثلاً جایگاه یک استاد دانشگاه)؛ کارکرد فضای اجتماعی، بر اراده‌ی تشخص و تمایز افراد و گروه‌ها در یک فرهنگ استوار است؛ یعنی اراده‌ی تملک یک هویت اجتماعی ویژه که زیست اجتماعی ما را دلپذیر سازد...؛ حضور داشتن به لحاظ اجتماعی یعنی مشهور بودن و تشخص خود را هر چه بیشتر آشکار کردن...؛ شهرت چیزی نیست جز به دست آوردن سرمایه‌ی نمادین که دیگران به شایستگی آن باور داشته باشند. (توسلی، ۱۳۸۳، صص ۱۲ و ۱۴)

بنابراین، این که کنش خواندن در کدام سپهر اجتماعی به اجرا درآید و خوانشگر و کنشگر ما در چه مقام و جایگاهی باشد؛ همه‌ی سازه‌های شبکه‌ی خوانش، از آن رنگ خواهند پذیرفت. مثلاً گمان کنید که بیت‌های زیر را دانش‌آموزی در دبستان بخواند، یا دانشجویی در نقد صاحب منصبان به کار بگیرد یا واعظی بر منبر بخواند یا بدکاره‌ای بدان استاد جوید:

عیب‌رندان مکن، ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم و گر بد، تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

(حافظ، ۱۳۷۱، غزل شماره‌ی ۸۰)



به فراخور هر یک از این مقام‌ها، خوانش و فهمش بیت‌ها، زمین تا آسمان از هم متفاوت خواهند بود.

خواندن در چه حالی رخ می‌دهد؟

یکی دیگر از سازه‌هایی که در رفتار خوانشی خواننده، اثرگذار است، «حال» است. ناگواری‌ها و خوش‌گواری‌های زندگی، در تار و پود رفتارهای ما، رنگ و آهنگ خویش را برجای می‌گذارند. حال خوش و آسمان آفتابی سپهر وجود، همه‌ی کردارهای انسان را خوش سیما و درخشان، به نمایش می‌گذارد. از حال ناخوش و آسمان فسرده‌ی دل، دم سردی و افسردگی می‌بارد.

همنشینِ اهلِ معنی باش تا هم عطا یابی و هم باشی فتا
نارِ خندان، باغ را خندان کند صحبتِ مردانت از مردان کند
(مولوی، ۱۳۷۰، دفتر ۱، بیت ۷۱۱ و ۷۲۲)

پس، حال، تابعی از شرایط کلی حاکم بر زندگی و موقعیت و مقام انسان است. خواندن هم که یکی از گُش‌های آدمی است از چگونگی اوضاع و احوال روحی شخص، تأثیر می‌پذیرد و لحن و آهنگ کلام خوانشگر را هم‌رنگ خود می‌سازد. «بوی هر هیزم، پدید آید ز دود». (مثنوی، دفتر اول، ب ۱۰۷)

بنابراین، خواننده باید هم از حال خود و هم از حال درونی متن، آگاه باشد و بداند که با چه حالی و در چه حالی، متن را می‌خواند. ای بسا، خوانش‌های گوناگون در حال‌های گوناگون، ما را به دریافته‌های ناهمگون از یک متن، راهنمون گردد. ناهمخوانیِ حالِ خواننده با حالِ متن، کثر فهمی و ناهمخوانی را در پی دارد.

بانگ و فریادِ مولوی در مثنوی معنوی هم به همین سبب است که خوانندگان، حال او را در نمی‌یابند و هر کس بر بنیادِ حالِ خود می‌خواهد او را بخواند و با او همدم شود؛ لیکن لازمه‌ی همدمی، همدلی است. حالِ دلِ گداخته را دل سوخته می‌داند و بس:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح دردِ اشتیاق...
من به هر جمعیتی، نالان شدم جفتِ بدحالان و خوش حالان شدم



هر کسی از ظنّ خود شد یارِ من از درونِ من نجُست اسرارِ من...
در نیابد حالِ پخته، هیچ خام پس، سخن، کوتاه باید، والسّلام
(مولوی، ۱۳۷۰، دفتر ۱، بیت‌های ۱۸-۵)

خواندن در چه تاریخی اتفاق می‌افتد؟

خواستِ ما از تاریخ در این جا، عصر و دوره‌ی آمیخته با مسایل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است؛ این معنا از تاریخ با آن چه پیش از این به نام «زمان» در پرسش شماره‌ی ۴ بدان پرداخته‌ایم، متفاوت است. زمانِ خواندن، به ساعت و لحظه‌ی کنشِ خواندن توجّه دارد؛ اما تاریخ خواندن، بر نگاهی فراخ‌تر و گسترده دامن، استوار است؛ بنابراین، تاریخ را معادلِ روزگار و دوره می‌انگاریم و بر این باوریم که برخی از کتاب‌ها در دوره‌هایی، اوج و شکوهی دارند و خوانندگان فراوانی را به خود فرا می‌خوانند. مثلاً کتاب‌های «دکتر علی شریعتی» در دهه‌های پنجاه و شصت خورشیدی (پیش و پس از انقلاب)، خوانندگان بسیاری داشتند. علت این کشش و خوانش هم این بود که خوانندگانِ اهلِ آن روزگار، فرکانسِ حالِ زمانه‌ی خود را با حالِ چیره بر سپهرِ متن، هم افق و هم راستا می‌دیدند و امواج برخاسته از آن متن را در دوره‌ی خود به خوبی دریافت می‌کردند.

از این رو، خواندنِ کتابی ممکن است برای ما در دوره‌ای از سن و زندگی، کشش و گیرایی نداشته باشد و پس از گذشتِ ایام، خواندنِ همان کتاب، طعم و گواری تازه‌ای را به ما بچشاند. پس، تاریخ و شرایط فرهنگی - اجتماعی دوره، در کنشِ خواندن و چگونگی دریافت ما از متن، اثر بخش هستند.

خواندن در چه جغرافیایی اتفاق می‌افتد؟

خواستِ ما از جغرافیا در این جا، مجموعه‌ی بافتار محیطی است که کنشِ خواندن در آن رخ می‌دهد و با آن چه در پرسش ۵ به نام مکان، یاد کرده‌ایم؛ متفاوت است. مکان، جایی ویژه است که کنشِ خواندن در آن رخ می‌دهد؛ ولی جغرافیا همه‌ی پیکره‌ی اقلیمی و محیطِ فراگیری را در بر می‌گیرد که مکان هم نقطه‌ای از آن است.



خواننده‌ی زیرک، پیش از گُش خواندن، به تناسب میان جغرافیای بیرونی و جغرافیای درونی متن، توجه خواهد داشت؛ زیرا همبستگی و پیوند میان جغرافیای بیرونی و جغرافیای درون متنی، به ارتباط روشن تر با متن و درک درون مایه، کمک می‌کند. مثلاً شماری از سروده‌های «نیما یوشیج» پرچم جغرافیای اقلیم مازندران را بر فراز خود دارند؛ اگر خواننده‌ی این متن، برخاسته از اقلیم کویر ایران باشد و با تجربه‌های زیسته‌ی کویری، به خوانش این سروده‌ها پردازد، پیداست که لذت و دریافت نارسایی از متن خواهد داشت.

پس، جغرافیایی که گُش خواندن در آن اتفاق می‌افتد، اگر با جغرافیای سپهر متن، بافتاری هماهنگ و متناسب داشته باشد؛ لذت متن و کشش و گیرایی آن، افزون‌تر خواهد شد و گُش خواندن، آسان‌تر به جهان متن راه خواهد برد؛ و گرنه، از دو جغرافیای ناهمخوان، گیاهی واحد بر نخواهد خاست.

اگر بیت‌های زیر را کسی که در سواحل یا دشتی هموار و بدون کوه زیسته است، بخواند؛ چه لذت و تصویر و دریافتی از آن خواهد داشت؟:

سر از البرز بر زد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی، سر ز مکمن...
بر آمد زاغ رنگ و ماغ پیکر یکی میغ از ستیغ کوه قارن
(منوچهری، ۱۳۷۰، ص ۸۶)

خواندن در چه فرهنگی اتفاق می‌افتد؟

انسان‌ها و آثار و کرد و کارشان، خواسته و ناخواسته، رنگ و بویی از فرهنگ و جغرافیا و اقلیم زادبوم خویش را (کم یا بیش) با خود به همراه دارند. هنگامی که اثری یا متنی از سرزمین دیگری را در دست گرفته‌ایم، باید به این موضوع هم بیندیشیم که با پدیده‌ای فرهنگی دیگر رو به رو هستیم. پرچم جغرافیای فرهنگی-باورشناختی و جغرافیای محیطی، معمولاً بر سر آثار ادبی، برافراشته است.

از این رو، در شبکه‌ی خوانش، یکی از سازه‌های تاثیرگذار، توجه به خاستگاه‌های فرهنگی خوانشگر و متن است. هر متن، محصول و فرآورده‌ی پویه‌های فکری نویسنده و تعاملات فرهنگی



محیط زندگی اوست. اکنون در جایگاه خوانش، خواننده باید به بافت فرهنگی محیط خویش و بافت فرهنگی آبخور متن، توجه کند تا بتواند به افق روشنی از محتوای متن دست یابد. ناهم‌سویی و ناسازی این دو بافت فرهنگی، گُنش خواندن را بی‌حس و حال و کم‌اثر خواهد کرد و خواننده از متن، لذت نخواهد برد؛ زیرا نشانه‌ها و نمادهای فرهنگی متن، حسگرهای فرهنگی خوانشگر را برنخواهند انگیخت و در چشم او، بی‌فروغ و خشی می‌نمایند. برای نمونه، شاهنامه‌ی حکیم فردوسی، متنی برآمده از باورهای اساطیری ایرانیان و آمیخته به غرور ملی و روحیه‌ی حماسی است. آبخور بنیادی این متن، فرهنگ ایران کهن است. پیداست که خوانش این متن در اقلیم‌های فرهنگی دیگر، گُنش خواندن را ناکارآمد و فرساینده خواهد ساخت و شکوه و ارج متن، در این خوانش از دست خواهد رفت.

خواندن با چه انگیزه و هدفی اتفاق می‌افتد؟

از دیگر چیزهایی که خواندن را اثربخش‌تر و سازنده‌تر می‌کند، داشتن انگیزه و هدف است. هدف، گُنش خواندن را جهت و معنا می‌بخشد. آن خواندنی راهنما و راهگشاست که هدفی والا و ارجمند داشته باشد. هر چقدر انگیزه‌ی خوانش، والا‌تر باشد؛ فعل و عمل خواندن هم جایگاه شکوه‌مندتری خواهد یافت.

یکی متن را برای سرگرمی و گذران وقت، می‌خواند و دیگری هم متن را با هدف آموزش و پژوهش می‌خواند. این دو هدف متفاوت، سطح کاملاً ناهمگون عمل خواندن را به خوبی نمایان می‌سازد.

پیش از هر عمل یا گُنش خواندن و میزان مانایی و اثربخشی آن، می‌باید به انگیزه یا هدف آن بیندیشیم.



یافته‌ی خوانش چیست؟

هدفی که در آغاز خوانش، خود را نمایان می‌سازد و انگیزه‌ی رفتارِ خوانشی خواننده می‌شود؛ در فرجام فرایندِ خواندن، همچون دست آورد و ره آوردِ خواندن متن، به شمار می‌آید. یافته و نتیجه‌ی خوانش، همان گشایشی است که در افق دید و گستره‌ی ادراک ما پدیدار می‌گردد. «سلینا کوش» در کتاب «اصول و مبانی تحلیل متون ادبی» در زمینه‌ی خواندن و جنبه‌های مختلف متن، می‌نویسد:

«خواندن متون ادبی، تجربه‌ای است که هم جنبه‌ی عقلانی دارد و هم بار عاطفی؛ به بیان دیگر، با خواندن این متون، هم احساسی به ما متبادر می‌شود و هم این که به موضوعی معرفت پیدا می‌کنیم...؛ شادی و تشویق شخصیت‌هایی که داستان‌هایشان را می‌خوانیم، به ما هم منتقل می‌شود. توصیف مکان‌های دور دست یا تأملات غنایی در باره‌ی حال و روز انسان، احساسات ما را بر می‌انگیزد.» (کوش، ۱۳۹۶، ص ۲۲)

یافته و محصولِ کنشِ خواندن، به همه‌ی سازه‌هایی (۱۱ پرسش پیشین) وابسته است که تا کنون برشمردیم و گزارش کردیم.

سیمای خوانش (سیمای پیش‌خوانش، سیمای هنگامه‌ی خوانش، سیمای پس‌خوانش) را چگونه توصیف می‌کنید؟

فرایندِ عملِ خواندن، ماه سیمای است. ماه چهارده شبانه روز زمان می‌خواهد تا از حالت مُحاق به تدریج به حالت کمال و بدر برسد. سیمای خواندن هم پیش از آغاز در پرده و محاق است؛ چیزی نمی‌بینیم و هیچ نمی‌دانیم. خُردک خُردک، فرایند کنش خواندن پیش می‌رود و به تدریج، سیمای ادراکی خود را در سامانه‌ی ذهن نمایان می‌کند تا سرانجام به نقطه‌ی پایان و کمال خویش می‌رسد. این سیمای بدرگون پدیدار شده در ذهن، اندک اندک در فرسایش و گشتارِ روزگار، خُرد و کم فروغ می‌شود.

فریبایی و شکوه سیمای خوانش، به چگونگی پیوندِ خواننده با متن، نوع ارتباط با متن، لذت و میزان بهره‌مندی از آن، وابسته است.



چرا خواندن یک کنش است؟

یک عمل یا کنش را به این سبب، فعل و کار می‌دانیم که اتفافی را نشان می‌دهد. نیرویی جا به جا می‌شود و کاری صورت می‌گیرد. خواندن نیز جریانی در سامانه‌ی ذهن پدید می‌آورد و چراغی را روشن می‌کند. هنگامی که چشم بر متن دیداری گشوده می‌شود، جریانی از راه واژگان یا نمادهای دیداری، کارخانه‌ی زبان و ذهن را به کار می‌اندازد. با پیشرفت فرایند خواندن، احساس، عاطفه، خیال و معنا شکل می‌گیرد.

بنابراین، خواندن، چیزی خنثی و ایستا و بی‌روح نیست. خواندن، کنشی است که با حس و حال خواننده و در آمیختن آن با روح متن، به پرواز در می‌آید؛ اوج و موجی به خود می‌گیرد و تکانه و تحولی در خواننده و شنونده پدید می‌آورد.

«پل ریکور» (فیلسوف و ادیب فرانسوی، ۲۰۰۵-۱۹۱۳م) می‌نویسد: «به نظر من، هر یک از خوانندگان، رخدادی است تازه در گفتن، که متن را در بر می‌گیرد تا بدان فعلیتی تازه بخشد...؛ خواندن، کنشی انسانی است با اهمیتی فراوان و دارای قاعده‌هایی است یکسر متفاوت از شنیدن یک مکالمه. در یک کلام، خواندن یک متن، کاری است متفاوت از گوش سپردن به سخن گفتاری. درست به این دلیل که متن، لال است و پاسخ نمی‌دهد، باید بدان زندگی بخشید؛ اسلوبی در باز زنده کردن گفتار در متن، نهفته و انباشته است...؛ کنش خواندن در نهایت، جمع‌بندی فعالیت‌های بسیار است که از تفسیر ساده‌ی جمله‌ها در ساخت نحوی و معنا شناسانه‌ی آن‌ها تا ادراک کار یک مؤلف در تمامت زنده‌ی آن را در بر می‌گیرد. (ریکور، ۱۳۹۶، صص ۲۳ و ۲۴)

نویسنده در این شبکه چه جایگاهی دارد؟

اگرچه نویسنده در آفرینش و خلق اثر، در جایگاه نخست ایستاده و پیشامتن حضور دارد؛ لیکن در فرایند کنش خواندن، از دید ما، ایستگاه واپسین است.

در کنش خواندن، خوانشگر با مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصی (حال، مقام، احساس، عاطفه، خیال، فکر، قدرت تشخیص و فهم و...)، عوامل برون‌متنی (مانند زمان، مکان، فرهنگ، جغرافیا

و...) و نمادها و نشانگرهای متنی یا نوشتاری، رو به رو هست. در این میان، نویسنده هرگز به چشم نمی‌آید و ضرورتی هم ندارد.

«رولان بارت» در مقاله‌ی «مرگ مولف» می‌نویسد: نوشتار، نابودی صدا، نابودی هر نوع منشأ است. نوشتار آن فضایی... است که فاعل ما را بیرون می‌اندازد...؛ صدا منشأ خود را گم می‌کند؛ مولف به قلمرو مرگ خود پا می‌گذارد و نوشتار آغاز می‌شود...؛ در فرانسه، مالارمه، بی‌تردید، نخستین کسی بود که ضرورت جایگزینی خود زبان را به جای شخصی که تا آن زمان تصور می‌شد مالک زبان باشد، مطرح و پیش‌بینی کرد. از دیدگاه او، و همچنین به نظر ما، زبان است که سخن می‌گوید، نه مولف. (بارت، ۱۳۹۴، صص ۱۷۹ و ۱۸۰)

این درنگ‌ها و پرسش‌ها و شاید چند و چون‌ها و پرسش‌هایی دیگر، نشان می‌دهند که گنش خواندن، پدیده‌ای گسسته و یکتا نیست؛ بلکه خواندن، گنشی چندسویه، مرکب و شبکه‌ی در هم تنیده‌ی اجتماعی است که با زمان و مکان و تاریخ و جغرافیا و آستانه‌ی فهم آدم‌ها و... پیوستگی دارد؛ جهانی پُرغوغا و آشوبناک است که جامعه‌ی پس از خویش را برمی‌آشوبد. هم اکنون، تصویری که در سامانه‌ی ذهن و خیال من نقش بسته، تصویر عنکبوتی در میانه‌ی دایره‌ی تار و پودِ خویش است.



خواننده، در این جا مانند عنکبوت است.



عنکبوت، لانه‌ای از تار خود می‌تند؛ سپس در گوشه‌ای یا در میانه، بی هیچ جنبشی، آرام اما هوشیار به کمین شکار می‌نشیند تا هنگامی که صیدی در تارهایش گرفتار شود؛ آن گاه، او از راه می‌رسد و پس از بررسی و شناسایی، بی درنگ، شکار را در تار خود، لوله پیچ می‌کند تا نفسش برآید. سپس به پستوی خویش روانه می‌شود تا روزگاری دیگر به سراغش آید.

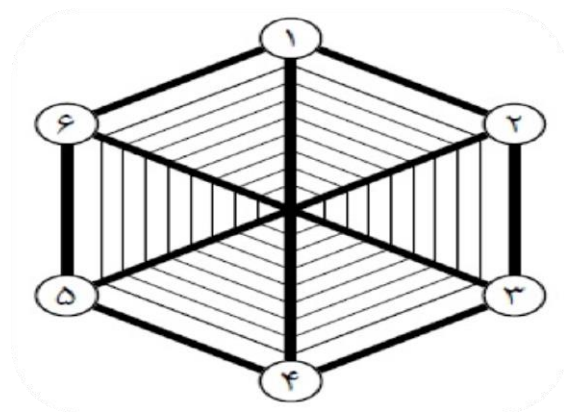
خواننده هم بر زمینه‌ی شناور و لرزان متن، در تکاپو و در انتظار شکار معنا، پیش می‌رود. او بر پهنه‌ی متن، ساعت‌ها می‌نشیند و تار افکار را می‌تند و گاهی آن را می‌تکاند و به لرزه در می‌آورد تا ره آورد معنا از راه برسد و بر پهنه‌ی ذهن فرود آید و او بر آن، خیمه بزند.

نوباوه‌ی معنا همچون صیدی از جهان بیرون، پرتاب می‌شود؛ زاده می‌شود. فرود معنا، در خانه‌ی تارناکِ ذهن، موج انگیز و پرسش خیز است. تکانه‌ای در سامانه‌ی این خانه‌ی تنیده به اندیشه و پندار و اوهام، در می‌افکند؛ گاهی این موج، آن چنان سنگین و بلند است که بندها و پیوندهای عادت را از هم می‌گسلد. خواننده، این معنای گریزپای را آن قدر با برداشت‌ها و پنداشت‌ها و درک و فهم و روابط با جهان متن و تجربه‌های جهان زیست خویش، در می‌پیچد تا بتواند آن را به هاضمه و گوارش خود در آورد و آن را هم‌رنگِ سامانه‌ی ادراکی خویش سازد.

بر پایه‌ی آن چه در این بخش، نگاشته آمد؛ درفشرده و نتیجه‌ی سخن ما این است که خواندن، گنشی پویا و چندسویه است. کسی که به خواندن می‌نشیند، همچون کسی است که بر سر سفره‌ی چند گوش، به گپ و گفت و نوشانوش نشسته است. شما از رزق سفره و فکر همسفره‌ها می‌خورید و دیگران از سفره‌ی دریافت‌ها و افکار شما؛ این چرخه‌ی نوشاک و خوراک و پوشاک



و پاشاک در جهان متن و جهان خواندن، پیوسته کارا و پویا و روا و برجاست. نوشتند و خواندیم و تاباندیم؛ می‌نویسیم و خوانده و تابانده می‌شویم.



نتیجه‌گیری

به هر روی و رای، زمانی گُنش خواندن، معنادار و سازنده و اثرگذار می‌شود که آگاهانه به همهی کارکردها و ابعاد و اضلاع آن با دیدی انتقادی بیندیشیم؛ چنین خواندنی، البته از دید تأثیر جامعه‌شناختی بسیار کارگر خواهد بود؛ از همین رو، میزبانان قدرت و زورمندان قلمرو سیاست، این گُنش خواندن فعال و انتقادی را بر نمی‌تابند. این گونه است که در سرزمین‌هایی که پرتو خورشید خوانش انتقادی در آن کم فروغ است، گیاهی روئیده نمی‌شود و سبزینه‌ای به عشق نور، سر از خاک تیره بر نمی‌آورد.

بدان سان که نوشتیم و به تصویر کشیدیم، سفره‌ی خوانش، پهنه‌ی چندصدایی و رنگارنگی و گونه‌گونی است؛ میدان باهم‌آیی و همنشینی چشایی‌ها و ذائقه‌هاست. گُنش خواندن، جهان‌رواداری و شکیبایی و دیدن دیگری و شنیدن سخن دیگری است؛ مجاللی است برای ندیدن خویش و نشنیدن پژواک درون خود. جغرافیایی که به یک شیوه‌ی نوشاک و خوراک و پوشاک و... خو گرفته است؛ تنوع ذائقه و گوناگونی پدیده‌ها را خوش نمی‌دارد.



پس، نخستین شرط گُنش خواندن از منظر جامعه‌شناختی، پذیرش دیگری و تمرینِ تحمل و رواداری و دیدنِ توفیقِ دیگران است؛ خواندن، سکوت برای نشنیدنِ صدای خود و شنیدنِ آوای دیگران است. کسی که می‌نشیند برای خواندن، در حقیقت، زانو می‌زند در برابر حرف‌های دیگران؛ و بود و وجودِ دیگران را به دیده‌ی احترام می‌نگرد.

* تذکر: این نوشته، برشی از کتابی تازه زاد به همین قلم است که ان شاء الله به زودی به چاپ خواهد رسید.

منابع

- احمدی، بابک، ۱۳۸۰، ساختار و تأویل متن، انتشارات نشر مرکز، تهران، چاپ پنجم.
- بارت، رولان، ۱۳۹۴، مقاله‌ی «مرگ مولف» منتشر شده در مجموعه مقالات: ساختگرایی، پساساختگرایی و مطالعات ادبی، به کوشش فرزانه سجودی و گروه مترجمان، انتشارات سوره‌ی مهر، تهران، چاپ سوم.
- توسلی، دکتر غلامعبّاس، ۱۳۸۳، مقاله‌ی: «تحلیلی از اندیشه‌ی پیر بردیو در باره‌ی فضای منازعه‌آمیز اجتماعی و نقش جامعه‌شناسی»، نامه‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۲۳، خرداد ۱۳۸۳، صص ۲۵-۱.
- ریکور، پل، ۱۳۹۶، زندگی در دنیای متن، ترجمه‌ی بابک احمدی، نشر مرکز، تهران، چاپ نهم.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۱، دیوان غزلیات، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صافی علیشاه، تهران، چاپ نهم.
- کوش، سلینا، ۱۳۹۶، اصول و مبانی تحلیل متون ادبی، ترجمه‌ی حسین پاینده، انتشارات مروارید، تهران، چاپ دوم.
- منوچهری، ابوالنجم احمد، ۱۳۷۰، دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران، چاپ اول.